

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید  
۳۱ اکتوبر ۲۰۱۳

## ذکر چند نکته ضروری در مورد معذرت «دوستم»

امروز صبح، بعد از گردش روزانه خواستم، بعد از سه یا چهار روز، سری به یک عده سایت های افغانی بزنم و ضمن خواندن سه - چهار مقاله، خود را کمی از اوضاع و احوال کشور و جهان با خبر بسازم. در جریان گشت و گذار از یک سایت به سایت دیگری، چشم به عنوان "متن کامل اعلامیه جنرال دوستم" در سایت "هشت صبح" افتاد. در رابطه با معذرت خواهی دوستم از مردم، قبلاً چیزهای شنیده بودم. اما، چون شنیدن از دیگران، مانند شنیدن از زبان خود یک شخص نیست، عنوان را "کلیک" کردم تا اصل اعلامیه را بخوانم. متن و اعتذار از چند نگاه قابل نقد است:

۱- اولین مطلبی که در رابطه با پوزش خواهی باید گفته شود این است که پوزش طلبی عملی است که از نظر مقتضیات ترتیبی و تسلسلی از یک طرف تابع به اعمالی است که قبل از پوزش خواهی به وقوع پیوسته باشد و از طرف دیگر علتی است که یک سری اقدامات دیگری را به دنبال دارد. این اعمال عبارت اند از:

قبل از پوزش طلبی:

- وقوع عمل خلاف/ ضد اخلاق یا خلاف عرف و قانون

- دیدن و پذیرفتن عمل به عنوان خطا یا گناه توسط انسان یا انسان های خطاکار یا مسؤول

- تحریک شدن عاطفه در اثر وجود فشار های وجدانی - روانی - اخلاقی

بعد از پوزش:

- گوشه گیری، یعنی دوری جستن از مردم و پرداختن به استغفار و توبه از گناهایی که نموده است

- تبدیل شدن به آدم مفید در جامعه از راه کمک های خیرخواهانه و بشری، مانند کمک به فقراء، ساختن پل ها، امتداد

دادن جوی ها، ساختن مساکین خانه ها، حفر چاه ها، ساختن بیمارستان ها و ...

- اعلام آمادگی همه جانبه و داوطلبانه برای رسیدگی شکایات مردم در مورد وی از طریق مراجع قانونی و قبول حکم

ادارات مسؤول و معتبر قضائی.

- و در برخی موارد دست به خودکشی زدن.

مراتب چهارگانه از پائین به بالا که شامل پوزش خواهی هم می شود، همه بعد از آن به وجود می آید که تلاطم شدید

روحي - روانی - اخلاقی انسان گنهكار را تحت فشارهای قوی قرار می دهد و زندگی انسان گنهكار را آنقدر دشوار و

ناراحت کننده می سازد که راهی جز پیش گرفتن آن که، انسان گنهكار از مردم عذر بخواد و به جبران گناهان خود با

پیش گرفتن یکی یا همه راه هائی که در بالا به آن اشاره شد بپردازد، برایش باقی نمی ماند.

خطا های کوچک - وقتی در پیاده روی شانه کسی به شانه دیگری می خورد - با یک پوزش یا گفتن "معذرت می خواهم" همواره با گفتن "فرق نمی کند"، "اختیار دارید" و "خواهش می کنم" و ... نادیده گرفته می شود. اما خطاهای بزرگ اینطور نیستند.

دوستم طی این همه سال مرتکب خطاها، بهتر بگویم، گناهان سنگینی شده است که با ابراز یک پوزش نمی توان از آن ها گذشت. هزارها انسان، مستقیم یا غیر مستقیم به دست خود دوستم یا به دست افراد زیر امر وی به قتل رسیده اند. اندازه صدماتی که به مال و دارائی و هستی مردم رسیده است، سرگیج کننده هستند. بناءً، اگر برای لحظه ای بپذیریم که پوزش خواهی دوستم صادقانه است، که من فکر نمی کنم چنین باشد، اولین کاری که از وی انتظار می رود، بعد از پوزش، این است که شاخه نظامی حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان را منحل می کند و ضمناً خود و سائر سران سیاسی و نظامی فرقه ۵۳ پیاده وقت را که همراه با وی مرتکب جنایات شده اند برای رسیدگی به اتهاماتی که علیه ایشان وارد است به مقامات قضائی کشور معرفی می نماید - بدون اعمال فشاری بر فرد، اداره یا مقامی برای کسب حمایت و صدور حکم جانبدارانه از وی و شرکایش؛ و به نفع آن ها.

نگارنده این سطور به هیچ صورت نمی تواند باور کند که پوزش دوستم صادقانه باشد؛ زیرا این پوزش طلبی با موجودیت شاخه نظامی جنبش هیچ مطابقتی ندارد؟ هزارها نفر از افراد دوستم هنوز هم مسلح هستند. دوستم، مطمئناً هنوز هم ده ها ذخیره پنهان سلاح در مناطق زیر سلطه خود دارد. هیچ منطقی قبول نمی کند که دوستم در وضعیتی که فعلاً در کشور ما وجود دارد، همه سلاح های خود را تحویل داده باشد. و اگر جنگی در کشور میان فرقه های گوناگون باز هم رخ بدهد، او به نام این که او ملتفت بیهودگی جنگ و کشت و کشتار شده است خود را از جنگ و کشت و کشتار کنار بکشد و یا جانبی کسی را نگیرد.

عسکری که به حکم عاطفه، احساس و وجدان در میدان جنگ به بیهودگی جنگ و بیهودگی کشتن انسان های دیگر پی می برد و از جنگ بیزار و متنفر می شود، دو کار می کند: یکی سلاح را به زمین می اندازد و از جبهه و جنگ فرار می کند و دیگری لوله تفنگ را به زیر زرخش می گذارد و ماشه را می کشد!

چنین انسانی هیچ گاه به جنگ و کشتن کسی ادامه نمی دهد. اولین کاری که می کند این است که تفنگ را بر زمین می گذارد و کار دوش این خواهد بود که از جنگ و کشتار و ویرانی و خشونت انسان علیه انسان نمی خواهد چیزی بشنود. از این دو کار که گذشت نمی خواهد همراه و همکاسه کسانی شود که از جنگ و ویرانی و تباهی و کشتن انسان لذت می برند؛ آنگونه که دوستم با اشخاصی که دستان شان تا شانه در خون مردم بیگناه غرق هستند هنوز هم در زیر یک سقف و دور یک میز می نشیند، در یک کاسه با آن ها نان می خورد، آن ها را در آغوش می گیرد، به روی هر یک با صفا و خوشروئی لبخند می زند، روی آن ها را می بوسد و در غارت بیت المال به آن ها یاری می رساند و... و به حضور در سیاست و مدیریت در دایره های کلانتری می اندیشد؟!!

ندامت و معذرت دوستم از ته قلب و از روی صداقت نیست. این کار یک نیرنگ و بازی سیاسی است که می توان آن را با اطمینان خاطر و بدون اشتباه "عذری" خواند "بدتر و برتر از گناه!" عذری که به احتمال زیاد در اثر خواهش اشرف غنی احمدزی به زبان دوستم جاری شده است؛ نه از قلب فشرده شده دوستم از ندامت از کشتار هزارها انسان بی گناه و بیزار از جنگ!!

۲- تاریخ جنایات دوستم خیلی ها فراتر از "دو دهه" اخیر را احتوا می کند که او بدان اشاره نموده است. به فرازی از گفته او در این مورد توجه کنید: "درخلال این دو دهه گذشته متأسفانه حوادث ناخوشایند در کشور اتفاق افتاده است که در جریان آن مردمان ما از (هر) گروه و قومی که بوده اند متأثر شده و قربانی گردیده اند."

دو دهه ای که جنرال دوستم از آن یاد می کند، با آمدن به اصطلاح مجاهدین و شکست نجیب شروع می شود. دوستم، طوری که همه می دانند، به عنوان یک ملیشه و بعداً به عنوان قومندان فرقه ۵۳ پیاده ارتش حکومت دموکراتیک خلق، اما، سال ها قبل از شکست نجیب و آمدن مجددی و ربانی بر سر قدرت، یکی از افراد مطرح نظامی در عرصه جنگ در افغانستان بوده است.

دوران زندگی سیاسی - نظامی - ضددینی - دینی سی و سه سال گذشته دوستم را می توان به دو دوره تقسیم نمود. یکی با تفکرات غیر، یا ضداسلامی - ضدسرمايه داری وی در دورانی که در خدمت حزب و دولت دموکراتیک خلق قرار داشت و برای تأمین و حفظ منافع و حاکمیت آن حزب و پیشبرد مقاصد شوروی وقت سلاح برداشته بود و بی دریغ هموطنان مخالف حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را از بین می برد، و دیگری آنگاه که بر اساس اختلافات قومی - نژادی - سمتی و عناد ناشی از حس جاه طلبی از نجیب روی بر می گرداند و از روی اجبار در آغوش مسعود و در آغوش اسلام و مسلمین (!) قرار می گیرد و فرقه ۵۳ پیاده را که نه با اسلام سروکاری داشت و نه با ملیگرایی به "حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان" مبدل می کند.

نا گفته پیداست که دوستم در هر دو دوره مرتکب جنایات بیشماری شده است. این که او از جنگ ها و کشتار های بیشتر از دو دهه اخیر هیچ حرفی به زبان نمی آورد و می کوشد آن را مکتوم نگه دارد، باید دلیلی داشته باشد! اما، این دلیل چیست؟ به نظر من دو دلیل می تواند، علت این سکوت باشد:

یکی، احتمالاً جنگ های پیش از دو دهه، یعنی جنگ های دوران حکومت دموکراتیک خلق را به حق می خواند و کشته شدگان آن جنگ ها را مستحق کشته شدن و به این دلیل از بربریت های جنگ های آن دوره نادم نیست؛ و دیگری، سنگینی جرائم و گناه ارتباط خویش با حزب و دولت دموکراتیک خلق را احساس کرده و از یادآوری آن جرائم - که غیرقابل بخشش اند، شرم دارد.

درهرحالتی، انسان صادق، اگر قرار شد به پیروی از حکم وجدان و عاطفه و احساس به امری اعتراف کند، یا اگر قرار باشد از کاری نابابی که کرده است معذرت بخواهد، بدون کم و کاستی از/به همه آنچه گفته و کرده، معذرت می خواهد و اعتراف می کند. نه این که نیمی از کارهایش را بیان کند و برای آن معذرت بخواهد و نیم دیگر آن را رندانه مسکوت بگذارد. چنین امری سبب آن می گردد که انسان ها در صداقت چنین اشخاص و درستی گفتار شان کمتر معتقد شوند.

۳- اعتراف به گناه و خواستن معذرت، تا جایی که دیده شده است، سبب تخفیف در مجازات می شود، نه سبب برائت از جرم، به خصوص وقتی که جرم مکرر در مکرر، سنگین، تکان دهنده، به پیمانۀ وسیع و عمداً صورت گرفته باشد. تخفیف در مجازات دوستم به چند دلیل نباید ممکن باشد:

یکی از این دلایل تکرار و تعدد جنایات وی است. دوم عامل تعمد. و سوم طول زمانی که جرائم یا جنایات در آن صورت گرفته است. جرائم منفرد و ناخواسته، غالباً در وضعیتی رخ می دهند که متهم در یک لحظه و آنجا آنچنان عصبی و ناآرام می شود که بدون اراده و خواست، و بدون این که بتواند بر خود کنترل داشته باشد، مرتکب جرمی می شود. یا آنچنان مست است که نمی تواند به عمل و پی آمد های عملی که قصد انجام آنرا در عالم مستی دارد، فکر کند. یا جرم سهواً، بدون این که متهم/ مجرم قصد جرمی را داشته باشد، به وقوع می پیوندد. و یا این که متهم کاملاً از عقل بیگانه است.

تکرار و تعدد جرم گواه بر آنست که متهم یا مجرم عمداً، در کمال خونسردی و آگاهانه، برای دست یافتن به هدفی یا رسیدن به مقصدی مرتکب جرم شده است؛ نه دیوانه بوده است، نه مست، نه از لحاظ روانی در شرایط غیرعادی قرار داشته و نه ...

جنرال دوستم در محکمه اکثریت قریب به اتفاق مردم ما مرتکب جنایات متعدد و مکرر و عمدی، در یک فاصله زمانی سی و چند ساله - که یکی از فاکتور های اساسی برای تثبیت شقاوت و خوی جنایت کارانه وی می باشد - شده است؛ آنهم درحالی که نه مست بود و نه دیوانه؛ بلکه مصمم و هدفمند و با پیروی از آنچه مغز بیمار وی به وی امر می کرد، برای سرکوب مردمی که با یک صدا و به حق فریاد می زدند و فریاد می زدند که "ما نه شما را می خواهیم و نه اندیشه و حاکمیت تان را!!!" تفنگ برداشته بود و می جنگید و می کشت و با دهن کف کرده می خندید و هر چه آبادی بود ویران می کرد، مانند آتیلا و چنگیز و تیمور و هلاکو!

۴- من با خیلی از دوستان در این مورد صحبت های داشته ام. بیشتر از نود و نه در صد آن ها به این باور هستند که سرشت جنرال دوستم اصلاً تغییری نکرده است. این ها می گویند حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان یک حزب سیاسی - نظامی است. برخورد مسلحانه کمابیش یک سال قبل این جنبش در شیرغان، حمله به خانه اکبربای و ... همه حکایت از این دارند که چنین انسانی نمی تواند خوی و عادت جنون آمیزش را تغییر بدهد.

مگر همین دوستم یکی دو سال قبل اعلام نکرد که اگر مرا اجازه بدهید، نام طالب را از صفحه گیتی محو خواهم کرد؟ چنین مشت به سینه کوبیدن ها و عربده کشیدن ها و چنین جنگ طلبی ها فکر نکنم که نشانه ای از سرخوردگی و نفرت از جنگ و بیدار شدن وجدان باشد!

از جانبی فکر نمی کنم که جنرال دوستم آنقدر ساده لوح باشد که نداند که طالب هیچ گاه جنایاتی را که به امر وی در دشت لیلی و قلعه جنگی رخ داده است و صد ها اسیری را که در گوانتانامو سال ها به سر برده اند و در میان آن ها به یقین ده ها انسان بیگناه وجود دارند و همه را دوستم اسیر گرفته و به امریکائیان تحویل داده است، فراموش نموده باشد! روح هیچ یک از گروه های مسلح موجود، از طالب تا حکمتیار و از حکمتیار تا سیاف و دوستم و دیگران به آن اندازه تطهیر و تلطیف نشده است که از جنگ و قتل انسان بیزار شوند و به صلح و سلم روی بیاورند و به راستی و با تمام وجود از گناهی که مرتکب شده اند، پشیمان شوند و از مردم پوزش بطلبند! چنین چیزی غیر قابل تصور است!!

من هیچ گاه آرزو ندارم که آروزها بر گردند که مردم به داوری پیش گویی های من بپردازند. اما، چون هیچ چیزی غیر ممکن نیست، اگر روزی چنین کاری خدای ناخواسته اتفاق افتاد، شما دوستم را خواهید دید که همانطوری که قبلاً بارها به مناسبت ها و به بهانه های مختلف به جان مردم افتاد، چگونه باز هم به جان مردم خواهد افتید و همه این سخنانی را که امروز می زند فراموش خواهد کرد!!

۵- سخن اسماعیل خان هم به کلی بیجا و بیمورد و نادرست است که می گوید: "جنگ های شان علیه "باطل" بوده است و کسانی که در جبهه حق جنگیده اند، نیاز به عذرخواهی ندارند."

چرا؟ چون برای تثبیت حق و باطل بودن یک عمل یا دعوا، در یک کشوری که دارای نظم و قانون است، با مردم پیرو قانون و عدل و عدالت و انصاف، اداری موجود هستند که منحصراً وظیفه باید به بررسی هر شکایت و هر عملی بپردازند.

رواج چنین فرهنگی که هر شخص کار قضاء و قضاوت را به دست بگیرد و در کار یا گفتاری خود را ذیحق بداند و دیگری را باطل، سبب پیدایش هرج و مرج و تداوم زورسالاری و حق کشی و قانون گریزی در یک کشور می گردد. یا ترویج این فرهنگ که گناهان خود را با گناهان دیگر گناهکاران بسنجند و بعداً بگویند که اگر ما اینکار کرده ایم، فلان کس هم آن کار را کرده است و در نتیجه هم خود و هم دیگران را برائت بدهند!

لیسینگ، یکی از فیلسوفان آلمانی در نوشته کوتاهی "درباره حقیقت" که در کتاب "روشن نگری چیست" همراه با یک تعداد مقاله هائی از چند فیلسوف دیگر نشر شده است، می نویسد: "تملک و دارائی، سکون می آورد و کاهلی و غرور. خداوندگار عالم اگر بر سوی راست خود همه حقیقت ها را می نهاد و بر سوی چپ خود انگیزش جاودانه حقیقت جوئی

را، و بر من نیز مقدر می داشت که همیشه بر خطا بروم، و آنگاه به من می فرمود: برگزین! سر بر سوی چپ او فرود می آردم و می گفتم: بارها! انگیزش جست و جوی حقیقت را به بنده خود ببخشای، زیرا حقیقت ناب تنها در اختیار وجود کبریائی توست و بس."

من تعجب می کنم، و نمی دانم که چقدر تفاوت باید میان لیسینگ ها و کسانی مانند اسماعیل خان وجود داشته باشد؟! هر دو انسان اند، یا ظاهراً انسان اند، یکی با آن فروتنی فوق انسانی و یکی با این غروری که محتملاً شایسته هیچ انسانی نیست!

از اسماعیل خان باید پرسیده شود که به نظر شما دوستم در کدام زمان و در کدام جبهه به حق بوده است؟ دوستم طی سی سال گذشته در جبهات مختلف و به نام های گوناگون و بهانه های متعدد جنگیده و هر بار موجبات قتل انسان هائی را که دارای زمینه فکری - سیاسی - قومی - زبانی دیگری بوده اند، فراهم کرده است.

در کدام زمان این انسان به حق بوده است؟ زمانی که در خدمت کارمل و نجیب قرار داشته بود؟؟ یا زمانی که بعد از پایان جنگ ها با حکومت دموکراتیک خلق و استقرار حکومت اسلامی در افغانستان در خدمت ربانی و مسعود قرار گرفت؟؟ یا زمانی که همراه با حکمتیار و مجددی در جنگ های کابل علیه ربانی و مسعود جنگید و همراه با دیگران موجب قتل هزاران انسان بی گناه در این شهر شد و تمام کابل را با خاک یکسان ساخت؟؟ یا زمانی که باز هم همراه با ربانی و مسعود و خلیلی و ... و در رکاب امریکائی ها علیه حکمتیار/طالب سلاح برداشت و دست به کشتارهای ددمنشانه و دور از عقل زد؟؟

آنگاه که برای برآورده ساختن منافع شوروی لجوجانه مخالفان دست نشانندگان این کشور را می کشت، و یا آنگاه که برای پیش برد مقاصد امریکائی ها عنادآمیز به کشتار مخالفان امریکا می پرداخت؟ در کدام یک از این دوره ها او ذیحق بوده است؟

همینگونه است تاریخ پرفراز و فرود دیگر احزاب اسلامی، به شمول جمعیت اسلامی افغانستان، که اسماعیل خان هم یکی از اعضای آن بود و است؛ از آغاز تا امروز!

آیا امکان دارد که او، همینطور اسماعیل خان و دیگران، طی این همه سال و این همه تغییر اندیشه و اعتقاد و موضع و جبهه، کم از کم یک بار هم که شده، در جبهه باطل قرار نگرفته باشند، و مرتکب عملی که قابل پرسش و پاسخ باشد، نشده باشند؟!!

از سال ۱۳۵۷ تا امروز در کشور ما جنگ است و مردم کشته می شوند و شهر ها و دهات با خاک و خون یکسان شده اند و زندگی، اقتصاد و آرامش مردم مختل شده است. عامل همه این مصیبت ها همین افرادی هستند که امروز بر اریکه قدرت تکیه زده اند یا به شکلی امور کشور را به دست دارند و هر یک، باهمه رسوائی ها، خود را به حق و دیگری را باطل می خوانند.

این دعوا، اگر به همین شکل ادامه پیدا کند، هیچ گاهی به پایان نمی رسد. برای تثبیت حق و باطل (ناحق) مراجع قضائی وجود دارند که طبق موازین قانون به چنین دعوای رسیدگی می کنند و شهروندان تابع قانون نیز به هر دو - قانون و مراجع قانونی - احترام می گذارند. البته قوانینی که واضعین آن ها خود متهمین به جرائم نباشند - اشاره به فیصله ای است که متهمین جنگ ها و قاتلین کشته شدگان سه دهه اخیر در باب خود از طریق پارلمان صادر نمودند. یکی از راه ها این است. راه دیگر ایستادن مردم در برابر این ها با این صدا که حق گفتن، پرسیدن، داوری و انتخاب با ماست، نه با شما!!

۶ - به عنوان واپسین سخن، خواهش من از تمام مردم افغانستان این است که در روز انتخابات متوجه باشند که رأی شان را در صندوق جنایت پیشگانی مانند دوستم و سیاف و اسماعیل خان و عبدالله عبدالله و گل آغا شیرزوی و قیوم کرزی و

قطب الدین هلال و امثال این ها، چه به عنوان نامزد ریاست جمهوری و چه به عنوان معاون نامزد ریاست جمهوری، نیندازند. چنین کاری مسلماً به معنی آن است که رأی دهندگان بر روی همه شهدائی که به دست اینها کشته شده اند، دانسته یا ندانسته، پا می گذارند و حقی را که این شهداء بر آن ها دارند، نادیده می گیرند. اشرف غنی احتمالاً در جنگ ها و کشتار سهم مستقیم نداشته است، ولی با انتخاب دوستم به صفت معاون خویش کاری کرده است که تفکیک او از شخص اخیرالذکر و جنگ ها و کشتارهای وی غیرقابل امکان گردیده است!!

اگر در میان این ها کدام خلقی یا پرچمی یا جنایت کار دیگری است، در مورد این ها هم از مردم همین خواهش را دارم. جای این ها گوشه زندان یا چوکی اعدام است؛ نه کرسی ریاست جمهوری یا معاونیت این کرسی! مردم باید کاری نکنند که فردا برخی ها بگویند: "خود کرده را نه دردی است و نه دوائی!!!"

۲۰۱۳/۱۰/۲۸